گفت‌وگوی «جوان» با مادر و همسر مهندس شهید مرتضی عبداللهی از شهدای مدافع حرم

شهیدی که وصیت کرد سنگ مزار نداشته باشد

■ شکوفه زمانی

یک شب جمعه مهمان برنامه یادواره شهدا در مسجد جامع صفا واقع در میدان امام حسین(ع) بودیم. آنجا بود که متوجه شدیم مهمان شهید مدافع حرم مرتضی عبداللهی هستیم. این شهید بزرگوار در سن ۲۹ سالگی در ۲۳ آبان‌ماه ۱۳۹۶ در استان دیرالزور سوریه به شهادت رسیده بود؛ شهیدی که در وصیتنامه‌اش نوشته بود: «سخت است که من سنگ مزار داشته باشم در صورتی که حضرت فاطمه (س) بی‌نشان باشد.» طبق وصیتنامه مرتضی هم اکنون مزار خاکی‌اش در قطعه ۲۶ بهشت زهرا(س) هر شب جمعه پذیرای زائرانی است که تربت مرتضی آنها را یاد مظلومیت قبور بقیع و مزار بی‌نام و نشان خانم زهرا(س) می‌اندازد. گفت‌وگوی «جوان» با ماندانا دبیر سلیمانی مادر شهید را پیش‌رو دارید. در ادامه همسر شهید نیز با ما به گفت‌وگو پرداخت اما نخواست نام ایشان را ذکر کنیم.

■ مادر شهید

حاج خانم! چند فرزند دارید و مرتضی متولد چه سالی بود؟ گویا پدرشان هم رزمنده بود؟

من یک دختر و سه پسر دارم. مرتضی فرزند دوم خانواده بود که ۹ اسفند ۱۳۶۶ در منطقه نظام‌آباد تهران به دنیا آمد. ما از سال ۱۳۶۰ ساکن محله نظام‌آباد بودیم. با همسرم سعی می‌کردیم طبق اعتقادات دینی عمل کنیم. پدر مرتضی زمان جنگ رزمنده دفاع مقدس بود. بین سال‌های ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۷ که جنگ تمام شد مرتب در جبهه بود و من و بچه‌ها معمولاً در خانه تنها می‌ماندیم. خیلی طول کشید تا دفعات مأموریت پدرشان کمتر از قبل شود. هنگام تحصیل مرتضی در دبیرستان که به نظرم سال ۷۸ بود، از محله نظام آباد رفتیم. آقا مرتضی دبیرستانش را در خیابان عباس آباد رفت و سال آخر مقطع تحصیلی‌اش را هم در مجتمع اندیشه صفا به پایان رساند. بلافاصله هم در رشته مهندسی عمران در دانشگاه شاهرود پذیرفته شد و اواخر سال ۹۴ به استخدام سپاه درآمد.

چه شد که پسرتان مسیر جهاد را انتخاب کردند و به سوریه رفتند؟

همیشه پدر آقا مرتضی در دورهمی خانواده از خاطرات دفاع مقدس تعریف می‌کرد. آقا مرتضی خیلی با اشتیاق گوش می‌داد و از پدرش سؤال می‌کرد. همین مسئله باعث شد از همان کودکی عاشق شهدا و دفاع مقدس شود. برای همین اولین بار در اردیبهشت سال ۱۳۹۵ به مدت ۴۰ روز به سوریه اعزام شد. بار دوم مهر ماه ۹۶ به سوریه رفت و نهایتاً ۲۳ آبان‌ماه سال ۹۶ در استان دیرالزور در شرق سوریه در آزادسازی بو کمال سوریه در عملیات شناسایی نقاط حساس دشمن به شهادت رسید. سه روز بعد از شهادت آقا مرتضی سردار قاسم سلیمانی اعلام کردند پاکسازی شهر بو کمال به پایان رسیده است. سردار سلیمانی پیشتر اعلام کرده بود تا سه ماه دیگر منطقه بو کمال از دست داعش آزاد می‌شود. آن موقع زمان اعزام دوم آقا مرتضی به سوریه کمی به تأخیر افتاده بود. خیلی حسرت می‌خورد و می‌گفت: «دیدید جنگ تمام شد و من نتوانستم بروم آنجا کاری انجام بدهم.» من به او می‌گفتم نگران نباش موقعش برسد می‌روی.

همرزمانش نحوه شهادت آقا مرتضی را تعریف کرده‌اند؟

یکی از همرزمان پسرم که خودش در این واقعه مجروح شده بود، اینطور برای ما تعریف می‌کرد که روز بیست‌وسوم آبان ماه ۹۶ گویا گروهی از فاطمیون، حیدریون و زینبیون باید به مقری برای شناسایی می‌رفتند. مرتضی با آنکه تازه از مأموریت برگشته و خسته بود، چون عقیده داشت کار جبهه نباید روی زمین بماند، به بقیه می‌گوید بیایید این دوستان را به مقررشان برسانیم. خودش جلوتر از همه راه می‌افتد. دوستش می‌گوید با ماشین تا مسیری را می‌توانستیم طی کنیم و بقیه مسیر را باید پیاده می‌رفتیم. مرتضی به عنوان راهنما جلو می‌دوید و من و بقیه پشت سرش می‌دویدیم تا اینکه از طریق شکافتن دیوار یک ساختمان، داخل ساختمان دیگر رفتیم تا بتوانیم با رزمندگان به مقر اصلی برسیم. ناگهان داعش شروع به تیراندازی کرد. با مرتضی و گروه بچه‌ها در داخل ساختمان ماندیم تا جو آرام‌تر شود. بعد از یک‌ساعت منتظر ماندن دیدیم خبری از تیراندازی دشمن نیست و به سمت ماشین‌ها حرکت کردیم. قرار بود اول یکی از بچه‌های گروه جلوتر حرکت کند که مرتضی گفت صبر کن اول من می‌روم. اگر خبری نبود شما دنبالم بیایید. با بیرون آمدن مرتضی از ساختمان دشمن که در کمین بود، با خمپاره ۱۲۰ به سمتمان شلیک کرد که یکدفعه گرد و خاک همه جا را فرا گرفت. من مجروح شدم. در آن حال فکر می‌کردم مرتضی رفته و ما را تنها گذاشته است اما بعد متوجه شدم چند متر جلوتر از ساختمان یک نفر افتاده است. خودم را با حالت زخمی به او رساندم و دیدم مرتضی است. ترکش‌های خمپاره به پهلو، صورت، سینه و پاهایش اصابت کرده و به شهادت رسیده بود. عکس محل شهادت مرتضی موجود است.

همیشه پسرها یک رابطه صمیمی با مادر دارند در مورد مرتضی چطور بود؟

مرتضی بیشتر بابایی بود و به لحاظ کارش از پدرش راهنمایی می‌گرفت. در کل تودار بود و کارهایی که می‌دانست از لحاظ احساسی من را ناراحت می‌کند به من نمی‌گفت. بیشتر اوقات به من زنگ می‌زد یا پیام می‌داد «مامان ناراحت نیستی»، «زیاد فکر نکن» به این صورت دائم به فکر سلامتی من بود. مرتضی خیلی بچه شوخ طبعی بود و همه را شاد نگه می‌داشت. در بیشتر مسافرت‌ها با من بود. الان دیگر سفر رفتن بدون مرتضی برایم معنا ندارد. همیشه می‌گفت: «چشم‌تان به دهان رهبر باشد. باید در مسیر ولایت باشیم تا به سعادت برسیم و از مسیر حق منحرف نشویم.»

■ همسر شهید

وصلت شما با آقا مرتضی چه حکایتی دارد؟

خواستگاری خانواده شهید از من به صورت سنتی بود. هنگامی که آقا مرتضی خواستگاری من آمدند ۲۰ سال سن داشتند و دانشجوی سال سوم رشته عمران بودند. در آذرماه ۸۷ عقد کردیم و مهر ماه سال ۹۰ شب تولد حضرت معصومه(س) سر زندگی مشترکمان رفتیم. آقا مرتضی تفکر معنوی بالایی داشت و خیلی دوست داشت زندگی ساده‌ای را شروع کنیم. جهیزیه دختر که یک عُرف بود ایشان به تعبیر هدیه از طرف پدر و مادر عروس می‌دانست و سفارش می‌کرد نباید در این قضیه سختگیری شود. نکته مهمی که بنده هنگام خواستگاری از ایشان دیدم داشتن برنامه و هدف مشخص در زندگی بود. با وجود اینکه آن موقع شغل مشخصی نداشت، ولی می‌گفت هر شغلی در آینده داشته باشم هدفم خدمت به اسلام است. هر زمان نیاز به جهاد باشد حتماً شرکت خواهم کرد. در حالی که آن موقع هنوز حرفی از جهاد در سوریه مطرح نبود ولی آقا مرتضی تکلیفش با خودش مشخص بود. من فکر می‌کردم چون در خانواده نظامی و انقلابی بزرگ شده، از چنین روحیه جهادی برخوردار است ولی بعدها در زندگی مشترکمان متوجه شدم واقعاً ایشان به مسائل جهاد خیلی علاقه دارد. خیلی حرفه‌ای آموزش‌هایی از قبیل غواصی، راپل، پاراگلایدر و تیراندازی را دیده بود و نبوغ و مهارت خاصی داشت. پدر شهید در باره مهارت تیراندازی‌اش می‌گفت: «مهارت تیراندازی مرتضی آنقدر بالاست که می‌تواند یک گل را با تیراندازی کردن ترسیم کند.» در مدت ۱۰ سالی که با آقا مرتضی آشنا شدم صداقت و شهامت بسیار خاصی را در وجودش دیدم. آقا مرتضی احترام ویژه‌ای به پدر و مادرش می‌گذاشت و هر وقت پدرشان را می‌دید دست ایشان را می‌بوسید. علاقه بسیاری به اهل بیت(ع) داشت خصوصاً به حضرت زهرا(س) چنانچه دوست نداشت سنگ مزار داشته باشد.

ماجرای اینکه آقا مرتضی نمی‌خواستند سنگ مزار داشته باشند چه بود؟

چند هفته قبل از اعزامش به سوریه با هم به گلزار شهدای بهشت زهرا(س) سر قطعه‌ای که الان مزارش است رفتیم. ایشان گفت من همیشه به این قطعه حس خاصی دارم. کششی من را به این طرف می‌کشاند. این وصیت را به صورت شفاهی کرده بود که اگر شهید شدم پیکرم را اینجا بیاورید. همانطور که بین قبرها قدم می‌زدیم قبر شهید علی امرایی که اسم جهادیشان «حسین ذاکر» بود را به من نشان داد. ایشان از لحاظ چهره شبیه آقا مرتضی بودند. خود آقا مرتضی می‌گفت هر کس در اداره من را می‌بیند می‌گوید با دیدن چهره شما یاد شهید «حسین ذاکر» زنده می‌شود. آقا مرتضی همیشه دعا می‌کرد هنگام شهادت ذره‌ای از بدنش باقی نماند و می‌گفت اگر پیکرم بازگشت در قطعه ۲۶به خاک سپرده شود اما سنگ مزار نداشته باشد. می‌گفت: «به دلیل بازگشت پیکرم شرمنده امام حسین(ع)هستم، دیگر نمی‌خواهم شرمنده حضرت زهرا(س) باشم.»

رفتنش به سوریه را به چه صورتی با شما مطرح کردند؟

رفتنش به سوریه در سال ۹۴ و زمانی بود که نبش قبر حجر بن عدی در سوریه توسط تکفیری‌ها اتفاق افتاد. با این اتفاق آقا مرتضی خیلی در رفتنش جدی شد. می‌گفت اگر اینها به حرم حضرت زینب(س) برسند امکان دارد چنین بی‌حرمتی را انجام دهند. همیشه می‌گفت: «بهترین سرنوشت و سرانجام برای انسان‌ها جز شهادت چه چیز می‌تواند باشد؟» با آنکه من به او می‌گفتم فکر رفتن شما هم برایم سخت است ولی مرتضی خیلی با آرامش بنده را متقاعد می‌کرد و می‌گفت: «بهترین چیزی که آدم برای عزیزش بخواهد چه چیزی می‌تواند باشد؟ این همه در زندگی تلاش می‌کنیم که سرانجام چه شود؟ ما این همه سر روضه‌های اهل بیت(ع) می‌رویم تا وقتی نیاز باشد جهاد کنیم. اگر بی‌خیال باشیم چگونه رویمان می‌شود دوباره روضه اهل بیت(ع) را گوش کنیم؟»

به من می‌گفت: «هرموقع یا هر طوری که خبر شهادت من به دستت رسید این جمله را با خودت تکرار کن «لا یوم کیومک یا اباعبدالله» بدون شک مصیبت سیدالشهدا علیه‌السلام بزرگ‌ترین مصیبت در عالم است و هیچ روز و سرنوشتی مانند روز و سرنوشت امام حسین(ع) نیست.» همین حرف‌های آقا مرتضی باعث می‌شد آمادگی روحی در رفتنش برای من ایجاد شود.

حتی ایشان در سفر آخری که به سوریه داشت یک دستنوشته برای من به یادگار گذاشته بود که بعد از شنیدن خبر شهادتش آن را خواندم. واقعاً باعث شد قلبم خیلی آرام شود. برایم خیلی شیرین بود که آقا مرتضی حتی بعد از شهادتش هم به فکر من بود. آخرین نوشته شهید شفاعت نامه‌ای بود که با جمله «لا یوم کیومک یا اباعبدالله» شروع می‌شد. نوشته بود در آن دنیا من را شفاعت می‌کند و باز به من تأکید کرده بود یادم نرود هیچ مصیبتی بالاتر از مصیبت امام حسین (ع) نیست.

خبر شهادت همسرتان را چگونه متوجه شدید؟

ظاهراً همکارها می‌دانستند و می‌خواستند ترتیبی اتخاذ کنند و بعد به پدر و مادر شهید بگویند ولی من از طریق اینترنت متوجه شهادت آقا مرتضی شدم. وقتی با فرمانده‌اش تماس گرفتم از طریق مدل حرف زدن وی متوجه شدم که خبر شهادت آقا مرتضی درست است.

چه خاطره ماندگاری از ایشان دارید؟

همه زندگی با ایشان خاطره و درس بود. آقا مرتضی دوست داشت شروع زندگی مشترکمان همراه با معنویات باشد. حتی شب عروسی که تولد حضرت معصومه(س) بود بعد از مراسم عروسی زیارت شهدای گمنام واقع در شهرک محلاتی رفتیم و مناجاتی با شهدا داشت که برایم خیلی جالب بود. مطیع رهبر بود و خیلی ویژه ایشان را دوست داشت. ویژگی بارز مرتضی تکلیف مداری بود. با آنکه خیلی رفیق داشت ولی همه را از خود راضی نگه می‌داشت. آن هم به خاطر تشخیص دقیق و لزوم حضور به موقع ایشان بود. در آخرین اعزامش به سوریه در آزادسازی گذرگاه القایم در عراق هم حضور داشت. القایم گذرگاه بین استان الانبار عراق و دیرالزور سوریه است که نیروهای داعش از ابتدای بحران سوریه و عراق بر این گذرگاه مسلط بودند. وقتی این گذرگاه از داعش پاکسازی می‌شد، رزمنده‌ها باید از عراق به پایانه مرزی بوکمال برمی‌گشتند. به واسطه این پیروزی همانجا بین رزمندگان قرعه‌کشی می‌شد که اسم هر کس بیفتد می‌تواند به نیابت همه بچه‌های آنجا برای زیارت اربعین به کربلا برود. قرعه‌کشی به اسم آقا مرتضی می‌افتد. با آنکه خودم هم همان موقع برای بار اول در اربعین راهی سفر کربلا بودم و اگر آقا مرتضی می‌آمد آنجا می‌توانستیم همدیگر را ببینیم و با هم به زیارت برویم، اما آقا مرتضی انصراف می‌دهد و می‌گوید نه من به مرز بوکمال برمی‌گردم و بین تکلیف جهاد و زیارت ایشان جهاد را انتخاب می‌کند. می‌گوید تکلیف من ماندن در کنار دیگر رزمندگان و جهاد است تا اینکه در همان منطقه به شهادت می‌رسد.

نگاه

به یاد رزمنده دفاع مقدس و شهید مدافع حرم سعید سیاح طاهری

مجاهدی خستگی‌ناپذیر و عاشق خدمت و شهادت بود

شهید مدافع حرم سعید سیاح طاهری از چندین لحاظ شهیدی شاخص و سرآمد بود و فقدانش دل اقشار وسیعی از مردم ایران را به درد آورد. شهید سیاح طاهری ارتباط بسیار خوبی با هنرمندان داشت، حرف دل نوجوانان و جوانان را به خوبی می‌فهمید، برای ارتقای فرهنگ کشور از هیچ کاری فروگذار نمی‌کرد و در جبهه فرهنگی و نظامی توأمان حضور داشت. وجودش به اذعان کسانی که ایشان را می‌شناختند یک نعمت بزرگ بود و شهادتش ثلمه‌ای سخت برای همه بود.

حاج سعید از آن قدیمی‌های جنگ بود. از همان پاسدارهای باصفا که در همان کلام اول محبت‌شان بر دل آدم می‌نشیند. بسیار ساده و صمیمی، گرم و خودمانی صحبت می‌کرد، به طوری که همه مجذوب کلامش می‌شدند. شهید سیاح طاهری وجودش پر از دلسوزی و مهربانی برای مردم کشور بود و تا جایی که می‌توانست به دنبال تلاش و کوشش بود. در زندگینامه ایشان در کنار نام شهید، فعال اجتماعی و فرهنگی هم دیده می‌شود. حاج سعید در طول ۵۸ سال عمر بابرکتش به دور از نگاه حزبی و جناحی و با نگاهی دلسوزانه و پدرانه به دنبال فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی بود.

شهید سیاح طاهری بچه آبادان بود و وقتی جنگ تحمیلی شروع شد، با گوشت و پوستش جنگ را حس کرد. سال ۱۳۶۰ به عضویت سپاه درآمد و خیلی زود در همان سال مجروح شد و یکی از انگشتان دستش را از دست داد. این شهید مدافع حرم در عملیات‌های متعددی حضور داشت ولی جانبازی در عملیات کربلای۵ آسیب زیادی به سلامتش وارد کرد. حاج سعید در جریان این عملیات چشم راستش را از دست داد و شنوایی گوش چپش از بین رفت و عصب دست چپش نیز منقطع شد.

> شهید سیاح طاهری وجودش پر از دلسوزی و مهربانی برای مردم کشور بود و تا جایی که می‌توانست به دنبال تلاش و کوشش بود. در زندگینامه ایشان در کنار نام شهید، فعال اجتماعی و فرهنگی هم دیده می‌شود. حاج سعید در طول ۵۸ سال عمر بابرکتش به دور از نگاه حزبی و جناحی و با نگاهی دلسوزانه و پدرانه به دنبال فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی بود

در جریان دفاع مقدس ۷۰ درصد جانباز شد اما این جراحت‌ها تأثیری بر اراده استوارش نداشت. او پس از جنگ فعالیت‌های فرهنگی‌اش را شروع کرد و تا لحظه شهادت خستگی‌ناپذیر ادامه داد. فعالیت‌های فرهنگی او چند وجهی بود و اقشار وسیعی از جامعه را دربرمی‌گرفت. پس از دفاع مقدس، جزو اولین کسانی بود که کنگره‌های بزرگداشت شهدا را برگزار کرد. کنگره ۴هزار شهید آبادان، کنگره سرداران شهید خوزستان و کنگره گردان مقداد را همراه دوستانشان برگزار کردند. از سال ۸۵ به بعد مسابقات کتاب‌خوانی را با اولویت مناطق محروم راه انداخت. کتاب‌های مشهور دفاع‌مقدس مثل «دا»، «پایی که جا ماند»، «کوچه نقاش‌ها» و «نورالدین پسر ایران» را برای مخاطبان خاصی در نظر گرفت و توأمان آنها را با کتاب و ایثار رزمندگان در دفاع‌مقدس آشنا کرد.

کمی بعدتر دریافت که نسل جوان شاید خیلی حوصله خواندن کتاب‌های ۳۰۰ صفحه‌ای دفاع مقدس را نداشته باشد و اولویت را برای نوجوانان در فیلم و تصویر دانست و به همین منظور جشنواره فیلم‌های دانش‌آموزی دفاع‌مقدس را با همکاری حبیب احمدزاده برگزار کرد. هنر شهید در این بود که همه را پای کار آورد و برای این جشنواره از ظرفیت کارگردان‌ها و هنرمندان زیادی استفاده کرد. و در محروم‌ترین مناطق استان‌های خوزستان، ایلام، آذربایجان شرقی و غربی جشنواره فیلم دانش‌آموزی را با حضور هنرمندان سرشناس برگزار کرد.

در کنار این فعالیت‌های فرهنگی به یاری زندانیان دربند شتافت و برای کودکان زلزله‌زده کمک جمع کرد. او با ۷۰ درصد جانبازی هیچ‌گاه ناامید نشد و کودکان مناطق محروم و آسیب‌دیده را از یاد نبرد. حاج سعید با همان جانبازی راهی سوریه شد تا مدافع حرم شود. او می‌خواست تا آخرین لحظه از زندگی‌اش هرآنچه دارد را در طبق اخلاق بگذارد. شهید سیاح طاهری با سکوت و صبوری کار کرد و دم نزد.

با شروع جنگ داخلی در سوریه، حاج سعید به یاری رزمندگان مدافع حرم شتافت. ایشان می‌گفت برای حضور در سوریه استخاره کرده‌ام و در استخاره به کسانی که در راه خدا دفاع و جهاد کنند، آمد و همین دلیل محکمی برای حضورش در جبهه مقاومت شد. حضور او برای جوانان قوت قلب بود. شهید سیاح طاهری در ۲۳ دی ماه ۱۳۹۴ همراه جابر زهیری در خان طومان به شهادت رسید. شهادت والاترین آرزوی حاج سعید بود و ایشان با شهادتش مزد سال‌ها جهاد و خدمت صادقانه را گرفت.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۲۱

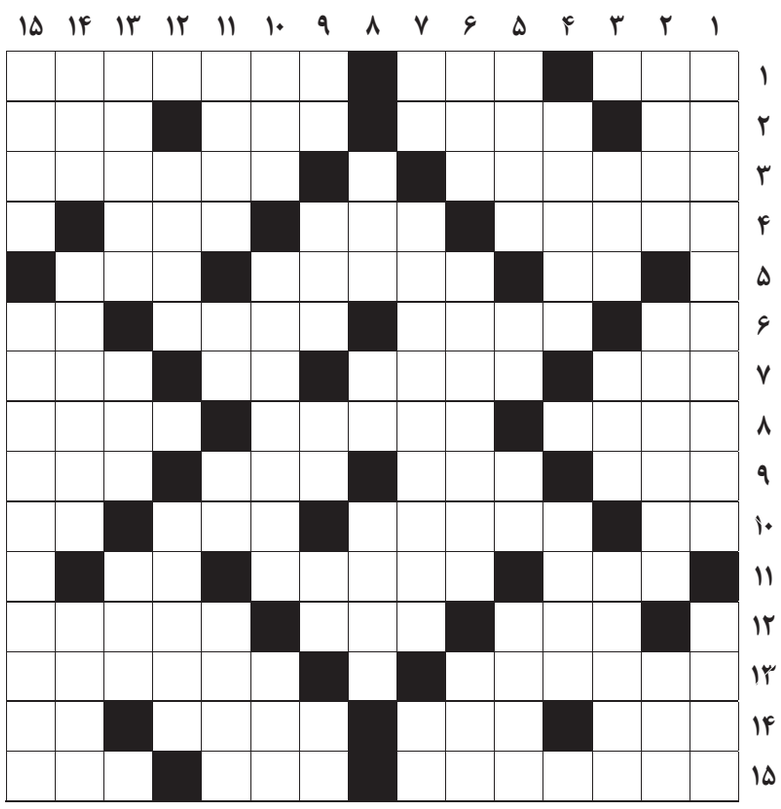

از راست به چپ

■ ۱- عبرت- ورزشی انفرادی با چوب دستی- اپیدمی ■ ۲- کدو تنبل- کشوری در شمال آفریقا- پاداش معنوی- سمی ■ ۳- قاچ هندوانه یا خربزه- مال و منال ■ ۴- مجموعه حروف املایی یک زبان- پول خرد امریکایی- شکاف و رخنه ■ ۵- خط کش مهندسی- درها- تیم فوتبال و شهری در آلمان ■ ۶- دریا- پادشاه خوارزمشاهی- لقب مولانا- مخفف هستم ■ ۷- مسابقات سراسری- پارچه روبالشی- تهوع- پاکی و دوری از گناه و آلودگی ■ ۸- از ماهی‌های خوش‌خوراک- نوعی دارو- برادر سلم و تور ■ ۹- صندلی راحتی- آزاد- توان و قدرت- طناب محکم ■ ۱۰- یک و یک- نخست‌وزیر سابق عراق- پول دو کره- تاج میان‌تهی ■ ۱۱- سود و فایده- پنهان و پوشیده- یار شیرازی ■ ۱۲- حلزون گیلانی‌ها- سوره‌ای که در آن قوانین ارث بیان شده است- ظلمانی ■ ۱۳- پادشاه ساسانی- اتوماتیک ■ ۱۴- صدای گربه- عنوانی برای پیشوایان مذهبی یهودیان- ضربه‌ای با نوک پا- از نت‌های موسیقی ■ ۱۵- منشأ و محل پیدایش- توپ توخالی- روح و روان

از بالا به پایین

■ ۱- رهبر مذهبی تبت- بلند و مرتفع ■ ۲- از علوم حوزوی- مهماندار- دو رویی ■ ۳- قرن سعدی- از امراض جلدی- بلواری در غرب تهران ■ ۴- از دانه‌های خوراکی- گذران زندگی ■ ۵- جذاب- موضوع و مبحث- علامت مفعول- صفت سیب‌زمینی ■ ۶- قسمت تیز کارد- پایتخت سوئد- سود حرام ■ ۷- فروش بازاری- کنایه از چاپلوس و متملق- عدد منفی ■ ۸- فهرست گزینه‌ها در رایانه- پژمرده- نویسنده دانمارکی که برنده نوبل ۱۹۴۴ شد ■ ۹- بخار دهان- ساز زخمه‌ای- پرحرفی- گشوده- عید ویتنامی‌ها ■ ۱۰- بزرگی- پرنده‌ای بزرگ و اهلی با گوشت خوراکی- گاوآهن ■ ۱۱- از جاده‌های کوهستانی و خطرناک ایران- صابون خیاطی- پرنده وفادار- متضاد توخالی ■ ۱۲- رشته کوهی در امریکا- صحرای آزمایش‌های اتمی امریکا ■ ۱۳- نگهبان چماقدار درهای قدیم- ولی قانونی- شیر ترش‌شده ■ ۱۴- نظرات انتخاباتی- غیر صحیح و غلط- نوعی نارنگی ■ ۱۵- سمت شمال- از اماکن مذهبی قم

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸						۶	۹	
۳							۲	
			۸		۷			
	۶							
	۵			۷		۲		۱
				۵	۴			۷
		۹	۲			۸		
		۴				۱		
۱		۵		۹				

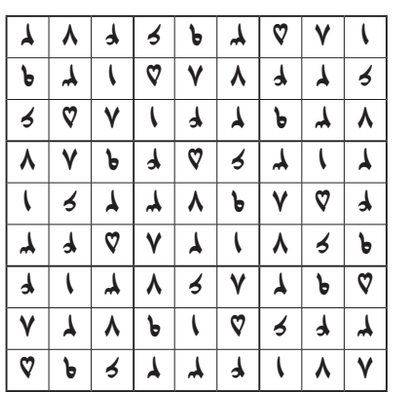

جدول کلمات متقاطع
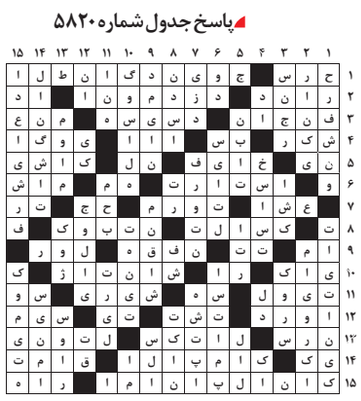
پاسخ جدول شماره ۵۸۲۰